

گفتار نخست

مقدمات خزش قبایل عرب به درون مرزهای ایران

نهضت اصلاحی درست‌دینان که توسط آگاهترین روشنفکران مزدایسن (زرتشتی) و به‌رهبری مزدک برضد بهره‌کشی فئودالها و اقتدارگرائی روحانیون به‌راه افتاد، چنانکه میدانیم به‌توطئه مشترک فئودالها و مَغ‌ها درهم شکسته شد. انوشه‌روان دادگر که جوانی تحصیل‌کرده بود هرچند که با حمایت مَغ‌ها و فئودالها به سلطنت نشست لیکن کم و بیش همان اصلاحات مورد نظر درست‌دینان را دنبال کرد، و چنان تدبیرهایی از خود بروز داد که دشمنان اصلاحات نتوانستند برضد او دست به توطئه‌ئی بزنند؛ و او با یک سلسله اقدامات بسیار ثمربخشی کشور را به اوج شکوه و رفاه رساند. چندی پس از او پسرش هرمز در کودتای سپهداران فئودال که از حمایت همه‌جانبه روحانیت برخوردار بودند از میان برداشته شد و در راه بازگرداندن کشور به اوضاع ناعادلانه پیش از نهضت درست‌دینان تلاش رفت. خسرو پرویز که با حمایت قیصر فوکاس در یک ضد کودتای خونین به سلطنت رسید، بسیاری از دشمنان نیرومند اصلاحات را گرفته در بند کرد و شماری را اعدام کرد، و همان راهی که پدر بزرگ و پدرش در جهت شکوه بخشیدن به کشور در پیش گرفته بودند دنبال کرد. ولی تلاشهای او نیز با مقابله همه‌جانبه جفت همیشه متحد فئودال و روحانیت روبرو شد، تا سرانجام طی یک کودتای خونینی از میان برداشته شده اعدام گردید (اوائل زمستان سال ۶ هجری). پس از او کشور وارد دورانی از آشفتگیها و کودتاهای پیاپی و نبرد قدرت سپهداران و نیرومندان گردید و چندین پادشاه در خلال ۶ سال جابه‌جا شدند، و تا سال ۱۲ هجری

که یزدگرد سوم طی کودتائی که رهبریش در دست یک افسر پارسی به نام رستم فرخزاد بود در تیسفون به سلطنت نشاندند شد شیرازه شاهنشاهی به تمام معنی از هم پاشیده شده کشور به لبه فروپاشی نهائی رسید.

ابوبکر که در اوائل سال ۱۱ هجری در مدینه به جای پیامبر نشست در سالهای ۱۱ و ۱۲ هجری طی سلسله جنگهای بسیار خونینی که در تاریخ اسلام با نام «جنگهای رده» معروف است، همه قبایل عربستان را به اطاعت مدینه درآورد و یک حاکمیت یکپارچه و سراسری را در عربستان تشکیل داد که مرکز آن مدینه بود. در خلافت ابوبکر سراسر عربستان برای نخستین بار در تاریخ تحت پرچم یک رئیس یگانه درآمد. ولی عربستان سرزمینی بود کم آب و گیاه با یک جمعیت بزرگ که امکان زیستن در آن سرزمین دشوار شده بود، و اتحاد ساختگی و زورکی قبایل پراکنده عرب که به زور شمشیرهای جهادگران مدینه حاصل شده بود هرآن میتوانست از هم بپاشد؛ زیرا که موارد و منابع گیاهی برای چرای دام در عربستان اندک بود و قبایل عرب مجبور بودند که برای حفظ یا حصول زمین و چراگاه و منابع زیستی بازم به دوران ستیزهای دیرین قبیله‌یی برگردند. عربستان در این زمان از نظر جمعیتی به وضعی رسیده بود که هیچ راهی جز آن نداشت که بخش بزرگی از جمعیتش را به بیرون از مرزهای سنتی پرتاب کند؛ یعنی بخش بزرگی از جمعیت عربستان به هر حال می‌بایست به بیرون از مرزهای عربستان میخزیدند. این وضعی بود که در تاریخ جهان بارها اتفاق افتاده بود، و در هر دوره بخشی از جماعات بشری به سبب کمبود موارد و منابع زیستی مجبور شده بودند که به طور دسته‌جمعی به درون سرزمینهای دور و نزدیکشان بخرزند. جماعات آریایی به درون هند و اروپا و آسیای صغیر در دورانی از هزاره‌های دوم و اول ق م یکی از نمونه‌های این خزش بشری بود که مطالعه گران تاریخ با آن آشنايند. خزش جماعات ترک از قرن پنجم هجری به بعد (در هجرت بزرگ غزها همراه سلجوقیان، و سپس در خزشهای دیگر با یورشهای مغولان و تاتارها) به درون ایران و آسیای صغیر نمونه دیگری از این خزش جماعات بشری است. خزش بزرگ عرب به

درون سرزمینهای تمدنی شام و مصر و عراق و ایران نیز یکی از همین نوع خزشهای بزرگ تاریخی است، و از این دیدگاه است که باید به فتوحات اسلامی نگریسته شود. برای اینکه وقایع خزش عرب به درون عراق و ایران را دنبال کنیم ناچاریم که اندکی به عقب برگردیم و نسبت به نواحی شمال شرق عربستان و ماورای جنوب فرات که کلید ورود به درون عراق بود آشنایی گذرانی به دست آوریم. نواحی فرات جنوبی که دنباله طبیعی شبه جزیره عربستان به شمار میرفت از دیرباز و از عهد شاهنشاهی پارتیان مسکن بخشی از قبایل عرب بود. دولت ساسانی برای کنترل قبایل عرب دو اتحادیه بزرگ از این قبایل در منطقه تشکیل داد که در زمان شاپور دوم ساسانی درهم ادغام شده تشکیل کشوری دادند که حیره نام گرفت و مرکزش درجائی بود که اکنون شهر نجف در عراق واقع شده است؛ و در آن زمان نیز نجف نام داشت. امرای لخمی و قبیلشان در اواخر قرن پنجم به دین مسیح درآمدند. در زمان سلطنت قباد ساسانی (زمان مزدک) رئیس قبایل کنده که در شمال عربستان میزیستند آئین درست دینی را پذیرفتند و اداره حیره به آنها واگذار شد. دودهه بعد که دوران سرکوب درست دینان شروع شد قبایل کنده از حیره رانده شدند و اداره حیره دوباره به لخمی های مسیحی واگذار شد. در حوالی سال ۶۰۸م و در میان پیشروی های لشکرهای ایران در شام، مُنذر چهارم - آخرین امیر لخمی - دست به اقداماتی که بر ما معلوم نیست زد و مورد خشم دربار ایران قرار گرفت و مجبور شد که از شهر حیره گریخته به قبایل بنی بکر پناه ببرد. بعد هم گویا به تیسپون رفته خود را تسلیم دربار کرد و به دستور خسرو پرویز به زیر پای پیل افکنده شد. با کشته شدن او امارت حیره برجیده شد و حیره تحت اداره مستقیم تیسپون قرار گرفته توسط افسری با سِمَت «مرزبان» که در جنوب عراق مستقر بود اداره میشد. از این پس کنترل قبایل حیره که از شمال نجف و کربلای کنونی تا آخرین حد شرق عربستان - شامل شهرهای کنونی احساء و قطیف - گسترده بود به رؤسای قبایل منطقه سپرده شد که زیر نظر مرزبان انجام وظیفه میکردند.

اتحادیه قبایل بنی بکر که در شرق و شمال شرق عربستان سکونت داشتند همواره

در تلاش بودند که به نواحی فرات جنوبی و میانه نزدیک شوند؛ ولی امارت حیره سدراشان بود. برچیده شدن امارت حیره نوعی خلأ قدرت را در منطقه ایجاد کرده رقابتهای قبایلی را برانگیخت و بنی بکر را برای دست اندازی بر حیره و تسلط بر زمینهای پر آب و گیاه منطقه تشویق کرد. این تلاشها در سال ۷ هجری به دنبال آشفتهگیهای ناشی از قتل خسرو پرویز شدت گرفت و به جنگهای درمیان قبایل ساکن در حیره و قبایل خزنده انجامید که در تاریخ عرب به نام جنگ ذی قار شهرت دارد. روایتهای عربها از جنگهای ذی قار آشفته و مبهم و آمیخته با افسانه است. تاریخ دقیق این جنگها معلوم نیست. صاحب کتاب البدء والتاریخ مینویسد که واقعه ذی قار در سلطنت پوران دخت اتفاق افتاد.^۱ در این جنگها بخشی از قبایل مسیحی ایاد و تغلب که در شمال عربستان جاگیر بودند و خصوم سنتی بنی بکر به شمار میرفتند در کنار ایاس ابن قبیصه قرار گرفتند. بین ایاس ابن قبیصه و بنی بکر چهار دور جنگ در گرفت که در همه پیشروی جزئی نصیب بنی بکر شد. حتی در یکی از این جنگها یک لشکر که گویا از تیسپون گسیل شده بود شکست یافت، و چون این جنگ در گرمای تابستان صورت گرفت گویا بسیاری از سربازان ایرانی در اثر تشنگی در بیابانهای شمال عربستان از پا درآمدند. شاعران بنی بکر درباره پیروزیهایشان در این جنگها اشعاری سرودند و این شعرها در سراسر عربستان دهان به دهان گردید، و وقتی به حجاز رسید پیامبر اکرم گفت: «این نخستین جنگی است که در آن عرب از عجم انصاف گیری کرده و به تولای من نصرت یافته است».^۲ پس از این پیروزیها طوایفی از بنی بکر در بخشی از حیره ساکن شدند و به تلاش برای تصرف سراسر حیره و رسیدن به آبهای فرات ادامه دادند.

همچنین در این زمان فیضانهای دجله و فرات به زمینهای کشاورزی جنوب عراق آسیبهای جبران ناشدنی وارد آورد.^۳ این فیضانها رابطه آبادیهای غرب اروند را با مراکز اداری ایران در عراق قطع کرد. در میان تشدید آشفتهگی اوضاع سیاسی در ایران و عراق، بخشی دیگر از اتحادیه قبایل بنی بکر به فرماندهی مُثَنی ابن حارثه شیبانی تلاشهایشان را برای خزیدن به ناحیه فرات جنوبی تشدید کرده به بیابانهای غربی جایی

که اکنون بصره است وارد شدند. مثنی ابن حارثه به فکر افتاد که حمایت مدینه را که نیرومندترین قدرت عربستان بود کسب کند. به این منظور او در نیمه‌های سال ۱۲ هجری با گروهی از سران قبیله‌اش به مدینه رفته مسلمان شده با ابوبکر مذاکره کرده آشفته‌گی اوضاع ایران را برایش تشریح کرد و خود را تحت حمایت مدینه درآورده از ابوبکر تقاضا کرد که نیرو در اختیارش بگذارد تا به مناطق جنوب فرات حمله کند.^۴

تصرف حیره توسط خالد ابن ولید

هرچند که در نیمه دوم سال ۱۲ هجری قبایل عرب آماده خزش همه‌جانبه به درون شام بودند، ولی مدینه تا آن زمان به فکر نیفتاده بود که به مرزهای ایران تعرض کند. علتش نیز آن بود که - به بیان طبری - «عربها از شوکت و قدرت و عزت ایرانیان خبر داشتند و میدانستند که ایرانیان ملت‌های جهان را به زیر مهمیزشان کشیده‌اند».^۵ وقتی مثنی ابن حارثه شیبانی به مدینه رفته با ابوبکر حرف زد و اوضاع آشفته عراق را برایش تشریح کرد، ابوبکر به تقاضای او پاسخ مثبت داده به او قول مساعدت داد. خالد ابن ولید در آن زمان مسیلمه کذاب - پیامبر قبایل یمامه در شرق عربستان - را از میان برداشته قبایل یمامه را به اطاعت مدینه کشانده پیروزمندانه به مدینه برگشته بود. پیروزی‌های برق‌آسا و درخشان سپاهیان ابوبکر در ماه‌های اخیر در عربستان، مدینه را به نیرومندترین مرکز عربستان تبدیل کرده بود، و هر کدام از رؤسای قبایل عرب درصدد جلب محبت و حمایت او بودند. جز مثنی ابن حارثه شماری از رؤسای قبایل عربستان نیز به مدینه رفته مسلمان شده به اطاعت ابوبکر درآمده برای حمله به حیره از مدینه اجاه طلبیدند.^۶ در همین هنگام یک طایفه بزرگ از قبایل اژد (عربهای عُمان) نیز که ظاهراً نه چندان دور از این زمان توسط حکومتگران ایرانی از عُمان به شمال عربستان کوچانده شده بودند، در نواحی فرات میانه تاخت و تاز می‌کردند و آماده بودند که مسلمان شده با مدینه همکاری کنند و از حمایت خلیفه برخوردار شوند تا بتوانند زمین‌های را در منطقه برای خودشان بگیرند.

دراواخر سال دوازده هجری قبایل شمالشرق عربستان آمادۀ خزش به جنوب فرات بودند. زمینه‌های این خزش از نظر تاریخی فراهم بود؛ زیرا در ایران یک دولت نیرومند برسر کار نبود که بتواند مرزهای عراق را حفظ کند؛ ازاین گذشته در اثر فیضانهای شدید دجله و فرات راه جنوب عراق بر نیروهای امدادی احتمالی تیسپون بسته بود. تحریکات ضد ایرانی کشیشان مسیحی در میان جماعات آرامی عراق (بومیان عراق) نیز به نارضایتی این جماعات از دولت دامن زده دفاع منطقه را بیش از حد تضعیف کرده بود؛ و در اثر نافرمانی سربازان آرامی تبار از افسران ارتش در جنوب عراق، نیروهای ارتش ایران در این منطقه نیمه‌فلج شده بود.

ابوبکر به خالد ولید دستور داد که سپاه مدینه را برداشته به شمالشرق عربستان منتقل شود و به یاری جنگجویان قبایل منطقه به حیره حمله کند. او به مثنی ابن حارثه شبیانی - که نیرومندترین مرد منطقه بود - نامه نوشت که خودش را زیر فرماندهی خالد ولید قرار دهد. خالد ولید که قهرمان فتوحات عربستان بود و به خاطر رشادتهای بی‌مانندی که در این جنگها از خود نشان داده بود سیف الله (شمشیرِ الله) نامیده میشد، با گروهی از جنگجویان حجاز به حیره گسیل شد و ابوبکر به سران قبایل منطقه نامه نوشت که جنگجویان قبایلشان را تحت فرماندهی خالد قرار دهند. او به رؤسای قبایل قول داد که در فتوحاتی که خواهند کرد و غنایمی که خواهند گرفت سهم عمده‌ئی به آنها اختصاص یابد و زمینهای برای اسکان به آنان واگذار شود. بسیاری از قبایل عربستان وقتی شنیدند که خالد به شمال عربستان منتقل شده و همراه مثنی ابن حارثه درصدد دست‌اندازی به ناحیه فرات جنوبی هستند به امید اینکه از تاراجها نصیب یابند به خالد پیوستند، و هرکدام از قبایل با هماهنگی با خالد به بخشی از روستاهای بی‌دفاع‌مانده اطراف جنوبی فرات یورش بردند. قبایلی که جنگجویانشان در این زمان به خالد پیوستند عبارت بودند از: بنی‌شبیان و چند طایفه از بنی‌بکر، بنی‌عجل (از یمن)، بنی‌دُهل، طی، یکی از طوایف آژد، بنی‌احمر، مُزَینه، بنی‌سعد (از طائف).^۷

از زمان شاپور دوم ساسانی که امیرنشین حیره در منطقه احداث شده بود راه

قبایل عرب بر سرزمینهای عراق بسته بود و حیره از مرزهای جنوبی عراق حمایت میکرد و نقل و انتقال عربان در داخل بخشهای شرقی و شمالی عربستان را کنترل میکرد. ولی در این زمان هیچ نیروئی در منطقه وجود نداشت که بتواند جلو خزش قبایل گرسنه عرب را بگیرد که از کشته شدن نیمه‌راسیدند و در راه دستیابی به چراگاههای حاصلخیز منطقه حاضر بودند هرگونه بهائی پردازند. خطر این خزش زمانی جدی شد که از طرف مدینه هدایت و حمایت شد و نحوه خزش نیز بوسیله رهبران باتجربه مدینه توسط بار عقیدتی (جهاد برای نشر اسلام) تنظیم گردید.

لشکرکشی به حیره - به یک تعبیر - ادامه جنگهای ابوبکر برای تشکیل دولت سراسری متشکل از تمامی قبایل عربستان بود، و حیره نیز دنباله طبیعی عربستان به شمار میرفت که می‌بایست در درون قلمرو دولت مدینه باشد. از این نظر، لشکرکشی به حیره نه حمله به ایران بلکه اقدام عملی برای بیرون کشیدن این بخش از عربستان از زیر سلطه دیرینه ایرانیان بود.

خالد قبایل مهاجم را به سه دسته بزرگ و چندین دسته کوچک تقسیم کرد و هر کدام را به ناحیه‌ئی از فرات جنوبی فرات گسیل داشت.^۸ آنها چند ماهی شماری از آبادیهای اطراف حیره را مورد تعرض و تاراج قرار دادند، و سپس به حیره یورش بردند. بخش اصلی حیره در آن زمان در دست دومرد متنازع عرب مسیحی به نامهای ایاس ابن قبیصه طائی و عبدالسیح ابن بقیله اژدی بود.^۹ مناطقی از آن نیز در معرض تاخت و تاز دیگر تیره‌های بنی‌بکر قرار داشت. هدف خالد و مثنی و همراهانشان دستیابی به روستاهای منطقه برای تاراجگری بود؛ و برای رسیدن به چنین هدفی ارباب‌آمیخته‌ترین شیوه‌ها را به کار می‌بردند. یکی از شیوه‌های عربها برای ازپا درآوردن مقاومت هدف مورد نظرشان آن بود که کشتزارها و باغها را به آتش میکشیدند تا هدف را از قحطی و گرسنگی ترسانده به تسلیم بکشانند. طبری گزارش چنین تخریبهائی توسط عربهای مهاجم به آبادیهای جنوب عراق را به دست میدهد.^{۱۰} رؤسای حیره ناگزیر با هم متفق شده به خالد پیشنهاد دادند که تسلیم او و باجگذار

مدینه شوند مشروط بر آنکه به دین و مردمشان تعرض نشود. خالد یک قرارداد تحت‌الحمایگی را با حیره به امضا رساند که برطبق آن حیره تعهد سپرد سالانه یکصد و نود هزار درهم - در آغاز هر سال - به مدینه بپردازد. و خالد به مردم حیره تعهد سپرد که آنها حق دارند بر مسیحیت باقی بمانند و کلیساهایشان را حفظ کنند و هیچگونه فشاری برای تغییر دین بر آنها وارد نخواهد آمد.^{۱۱} در این قرارداد آمده بود که خالد ابن ولید عهد و پیمان خدایی به مردم حیره داده است که هیچگاه از هیچ جهتی برای تغییر دینشان تلاش نخواهد رفت، ولی اگر چنانچه یکی از بردگان اینها مسلمان شود باید وی را تحویل برده‌فروشان مسلمان دهند تا در بازار برده‌فروشان مسلمان به بهای مطلوب بفروشند و قیمتش را برای صاحبش بیاورند.^{۱۲}

با وجودی که حیره بدون مقاومت تسلیم خالد شده بود و خالد حق نداشت کسی را به اسارت بگیرد یا به اموال و املاک مردم دست درازی کند، با اینحال یکی از رؤسای قبایل که همراه او بود ادعا کرد که پیامبر به او قول داده بوده که در صورتی که بر حیره دست یابد دختر ابن بقیله را به او ببخشد. خالد دستور داد دختر ابن بقیله را که پیرزالی دارای اولاد و عیال بود به این عرب سپردند. اهل خاندان این پیرزال از آن عرب درخواست کردند که پیرزال را به‌خودشان بفروشد، و او وی را به هزار درهم به آنان فروخت. مرد عرب که نمیدانست این مبلغ چه اندازه است وقتی شنید که میتوانسته قیمت بیشتری بر او بگذارد گفت: «والله من در عمرم خیال نکرده بودم که مبلغی بیش از ده تا صدتائی وجود داشته باشد».^{۱۳}

پس از آن خالد آبادیهای آرامی‌نشین را مورد تاخت و تاز قرار داد. در این زمان گرفتاریهای ارتش ایران در داخل کشور مانع از آن بود که تیسپون بتواند به موقع از خطر اعراب جلوگیری کند. مراکز نظامی کوچکی که در منطقه برای حفظ نظم و امنیت دائر بودند نیز توسط نیروهای پلیس اداره میشدند و قدرت مقابله با نیروی عظیم عربهای مهاجم را نداشتند؛ در نتیجه اینها همگی در شبیخونهای خالد و دیگر سرداران عرب به تسخیر درآمدند و افرادشان کشتار گشتند. فرماندهان قرارگاههای ارتش در

منطقه نیز به سبب عصیانِ بالقوهٔ سربازان آرامی تبار مسیحی امکان دفاع را از دست داده بودند. مثالی برای چنین موردی را دربارهٔ فرمانده یک قرارگاه در جنوبغرب جایی که در آینده بصره شد، به دست داده‌اند، که مسیحیان منطقه به سبب تحریکهای ضد ایرانی کشیشانشان لقبهایی چون «خیث» و «کافر» به او داده بوده‌اند.^{۱۴} این افسر چونکه به عدم اطاعت سربازانش یقین‌مند بود، برای آنکه در برابر خالد تن به فرار ندهند آنها را در صفهایی به زنجیر کرد؛ ولی این کار نیز مانع از شکست او نشد.^{۱۵} بمناسبت درزنجیر (در سلسله) بودن سربازهای این افسر بود که مورخان به جنگِ خالد با او نام «ذات السلاسل» دادند. اما اینکه شمار سربازان قرارگاه این منطقه چند تن بوده، از این گزارش مشخص میشود که خالد پس از کشتن سربازها زنجیرها را ضمن غنایم گردآوری کرد و آنها را کشید و وزنشان «هزار رطل» (حدود ۴۵۰ کیلوگرم) شد.^{۱۶} اگر فرض کنیم که فقط یک کیلوگرم زنجیر به هر کدام از سربازها بسته بوده، و فرض کنیم که بخشی از سربازان هم توانسته باشند بگریزند و خود را نجات دهند، شمار سربازان هرمز در جنگِ ذات السلاسل حدود ۷۰۰ تن بوده است. این جنگ در کنار یک آبادی به نام کاظمه (در شمال کویت کنونی) اتفاق افتاد.

گزارشهای حملات خالد و دفاع ارتش در برابر او در نواحی شرقی و شمالی حیره عموماً مشابه مقابلهٔ هرمز با او است؛ و هر چند که در این گزارشها در مواردی مبالغه رفته است، ولی عموم گزارشها نشانگر ضعیف بودنِ دفاع این منطقه است. کشتار روستائیانِ مغلوب و انهدام روستاهایشان از اقدامات معمولی خالد ولید بود. خالد چنان وحشتی در منطقه ایجاد کرد که بسیاری از روستاها از سکنه تهی شدند؛ یعنی مردم روستایشان را رها کرده به درون عراق گریختند تا از کشتار برهند. به عنوان مثال، مردم «امغیشیا» که یک روستای آباد بود، پیش از آنکه روستایشان مورد حمله قرار گیرد گریخته بودند. خالد پس از آنکه هر چه در روستا مانده بود را تاراج کرد روستا را منهدم ساخت. ابوبکر وقتی خبر فتح امغیشیا را شنید، بر سر منبر در خطبه گفت: «هر مادری نمیتواند پسری چون خالد بزاید».^{۱۷} خالد حتی از تاراج و تخریب روستاهائی

که داوطلبانه تسلیم او میشدند نیز خودداری نمی‌کرد. چنانکه قرارگاه ارتش در کنار یک شهر کوچک مسیحی نشین به نام عین‌التمر - در شمال نجف بر کرانه فرات - چون دید که قادر به مقابله با عربان نیست، اجباراً به خالد پیشنهاد داد که عین‌التمر تسلیم شود و خالد با مردم کاری نداشته باشد. خالد این پیشنهاد را نپذیرفت و به عین‌التمر حمله کرد. او بنا بر رسوم دیرینه عربان، بعد از کشتن مردان و غارت اموال شهر، بقایای زنده‌ماندگان را که زن و کودک و نوجوان بودند به اسارت گرفت. او حتی به مراکز عبادی مسیحیان مسالمت‌جو و بیخبر از همه‌جا که هیچ عداوتی با عربان نداشتند و حتی نمیدانستند که عربها چه از مردم میخواهند نیز رحم نکرد، و دیر و کلیسا را - که جایگاه تارکان دنیا و خداپرستان دست از جهان شسته بود - نیز در امان نگذاشت و به درون کلیسا رفته زاهدان و رهبانان مسیحی را بیرون کشیده کشت و کسانی که در آنجا پناه گرفته بودند را به اسارت گرفت.^{۱۸} علاوه بر اسیر شدن روستائیان آرامی تبار، شماری از ایرانیان نیز در این منطقه به اسارت افتادند؛ زیرا خالد در شبیخونهائی که به مراکز انتظامی و ادارات روستایی در منطقه میزد پس از آنکه مردان قادر به جنگ را کشتار میکرد، زنان و کودکان را به بردگی می‌برد، و برهرکه از خاندانهای ایرانی دست می‌یافت اگر مرد بودند میکشت و اگر زن و کودک بودند اسیر میگرفت و می‌برد تا به بردگی بکشاند.* طبری مینویسد که نخستین دسته برده‌شدگان عجم که توسط خالد به مدینه فرستاده شدند از عین‌التمر بودند.^{۱۹}

این نخستین بار در تاریخ خاورمیانه بود که دسته‌ئی از زنان و فرزندان اتباع ایران یا ایرانیان عراق به اسارت عربان درمی‌آمدند و به بردگی دائم می‌افتادند. این

* - در سنت عربی به تاراجهای انسانی در یورشها و جنگها «سبی» (بر وزن نفی) میگفتند و جمعش «سبایا» بود. آنها از دیرباز در یورشهایشان هرچه مال به دست می‌آوردند را «غنایم»، و هرچه زن و کودک به دست می‌آوردند را «سبایا» مینامیدند. اسیر معنای دیگری میدهد و فقط بر مردان جنگی تسلیم‌شده در جنگ اطلاق میشود؛ ولی من برای «سبی» که تاراجهای انسانی بعد از جنگ است که معمولاً به‌همراه مال و کالا از خانه‌ها بیرون کشیده میشدند نیز اصطلاح «اسیر» به کار برده‌ام، که البته نارسا است.

برده‌شدگان که از دورافتاده‌ترین روستاهای عراق بودند، چونکه درمقایسه با مردم مکه و مدینه از تمدن و فرهنگ و هوش بالائی برخوردار بودند به‌زودی به شخصیت‌های نامدار مدینه و عربستان تبدیل شدند، و بعدها از معاریف تاریخ اسلام شده مهمترین نقش را در ساختن و پرداختن مکتب اسلام ایفا کردند. از جمله برده‌شدگان این سال، یکی نوجوانی به نام آبان بود که در تقسیم غنایم و اسیران به یکی از مردم مدینه تعلق گرفت سپس به عثمان فروخته شد. فرزند این مرد که حُمران ابن ابان نامیده شد در سلطنت اموی از نامداران گردید. دیگر جوانی به نام سیرین بود که در مدینه دارای چهار پسر شد، و همه از افراد صاحبنام تاریخ اسلام شدند که از همه‌شان معروفتر محمد ابن سیرین - صاحب تألیفات معروف - است. دیگر نوجوانی بود به نام گُواتان (به عربی: قبادان) که صاحبانش نام یسار به او دادند،^{۲۰} و نوه‌اش محمد ابن اسحاق معروفترین راوی تاریخ صدر اسلام است و روایت او از تاریخ صدر اسلام که توسط ابن هشام بازنویسی شده است (سرة ابن هشام) معتبرترین روایت شمرده میشود. دیگر کسی که عربان وی را نُصَیر خواندند و فرزندش موسا ابن نُصَیر یکی از سرداران معروف تاریخ اسلامی و فاتح شمال آفریقا و اسپانیا شد. دیگر نوجوانی که به‌خاطر جبهه خزی که در روز اسارتش برتن داشت عربها لقب ابوْفَرَوَه به او دادند.^{۲۱} ابوْفَرَوَه را عثمان ابن عفان از شکار کننده‌اش خرید. این مرد تا آخر عمرش عربی نیاموخت و با عربان کینه داشت و سرانجام هم با شرکت در شورش ضد عثمان از عربان انتقام گرفت.^{۲۲} یکی از پسران همین ابی‌فروه به نام عبدالله ابن ابی‌فروه در عهد اموی از برجستگان «جنش موالی» شد که برای بازیابی حقوق ایرانیان مبارزه میکردند؛ و سپس یکی از نوه‌های او به نام ربیع از جمله افرادی بود که در انقلاب ضد اموی شرکت کرد، و در آینده در دستگاه منصور - دومین خلیفه عباسی - به مقام مستشاری خلیفه و وزارت دربار رسید و از سیاستسازان در دولت عباسی شد. سپس فضل پسر ربیع در زمان هارون الرشید منصب وزیر دربار را داشت و تا زمان امین پسر هارون الرشید در این منصب بود.^{۲۳}

در سال ۱۳ هجری زمینهای جنوب فرات تا عین التمر در دست قبایل عرب بود،

و بحرین (شرق عربستان شامل احساء و قطیف) چهارسال بود که ازدست کارگزاران ایرانی بیرون شده بود. بلاذری مینویسد که سرزمین بحرین بخشی از کشور ایران بود و جماعتی از قبایل عبدالقیس و بکر ابن وائل و بنی تمیم در آن اسکان داشتند. فرمانروای عربان از طرف ایران درعهد پیامبر، مُنذر ابن ساوی و عبدالله ابن زید- ملقب به اسببندی- بودند. پیامبر در سال ۱۰ هجری به منذر ابن ساوی و سیبخت- مرزبان هجر بحرین کنونی)- نامه نوشته آن دو را به اسلام فراخواند. اینان مسلمان شدند و عربان نیز با اینها به اسلام درآمدند. مجوسان بحرین نیز پذیرفتند که جزیه به مدینه بپردازند. در قراردادی که پیامبر برایشان نوشت مقرر شد که خرمای نخلستانها را مردم هجر با عربان مسلمان و مهاجر تقسیم کنند و سهم مدینه را بفرستند. همچنین مقرر شد که هر نفر از مجوسان بحرین باج سرانه‌ئی معادل یک دینار طلا درسال به کارگزار مدینه تحویل دهد. در این قرارداد پیامبر از مردم بحرین تعهد گرفته بود که فرزندانشان را در دین مجوس (مزدایسنا) باقی نگذارند و اجازه دهند که مسلمان شوند. نیز مقرر شد که اموال آتشکده‌های بحرین به مدینه تحویل شود و زمینهای وقفی آتشکده‌ها به تملک مدینه درآید (عَبْرَ أَنْ بَيْتِ النَّارِ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ).^{۲۴}

خالد پس از تسخیر حیره، قبایل منطقه دومه الجندل- که در بیابانهای شمال عربستان دربین حیره و اردن ساکن بودند را نیز یکی یکی به اطاعت مدینه کشاند، و شماری از طوایف کوچک بیابان شرق شام نیز مورد حمله قرار داده مطیع مدینه کرد.^{۲۵} با تسخیر زمینهای عرب نشین شمال عربستان، مأموریت خالد را ابوبکر پایان یافته تلقی کرده او را به مدینه فراخواند؛ ولی قبیله‌هایی که همراه او به منطقه وارد شده بودند در زمینهای فتح شده جاگیر شدند. نبرد قدرت در ایران امکان دفاع از جنوب فرات را ازبین برده بود و مردم بدون دفاع منطقه در دست عربهای مهاجم تنها مانده، آبادیهایشان بطور مستمر تخریب شده به چراگاه دامها و شتران مبدل میشد، اموالشان به تاراج میرفت و خودشان پراکنده میشدند، و تأسیسات آبیاری تخریب میشد. ولی راه عربان به درون عراق بسته بود و نیروهای ایرانی تلاشهای آنها را برای دست اندازی به درون عراق با

شکست مواجه می‌کردند. در میان این جریانها ابوبکر در نیمه سال ۱۳ هجری درگذشت، و مشاور اولش عمر ابن خطاب (که دومین مشاور پیامبر اکرم بود) بنا به وصیت او و به اتفاق آرای همه مردم مدینه به خلافت نشست.

برخلاف ابوبکر که هدفش فقط یکپارچه‌سازی عربستان بود، عمر نقشه گسترش قلمرو عرب را در سر داشت. او بی‌درنگ ابو عبید تقفی از مردم طائف را با داوطلبان قبایل هوازن و ثقیف به حیره فرستاد و به مثنی ابن حارثه نوشت که با جنگجویان بنی‌شیبان به ابوعبید پیوندد. ابوعبید فرمان داشت که عربها را به ماورای فرات در درون خاک عراق منتقل کند. ولی در نبردی که در ماه رمضان سال ۱۳ هجری در کنار یکی از شاخه‌های فرات جنوبی میان نیروی متحد ابوعبید و مثنی از یکطرف و یک افسر ایرانی به نام بهمن جادویه از طرف دیگر در گرفت عربان شکست یافتند، ابوعبید و چهارهزار عرب کشته شدند، و مثنی که به شدت زخمی شده بود با بقایای زنده ماندگان به درون بیابان گریختند. مثنی نیز به زودی در اثر جراحاتش درگذشت.^{۲۶}

اندکی پس از این رخداد، رقابت میان رستم فرخزاد و فیروزان (اولی پارسی و دومی پارتی) بر سر فرماندهی کل ارتش ایران اوج گرفت تا جایی که به درگیری هواداران هر کدام از آنها در ارتش انجامید و آشفتگی تیسپون را تشدید کرد.^{۲۷} در اثر این درگیری، بهمن جادویه افسری به نام مهران را با نیروی اندکی در منطقه گذاشت و خود به تیسپون برگشت تا در نبرد قدرت در کنار فرماندهش رستم باشد و مانع موفقیت کودتای مورد نظر فیروزان شود. معلوم نیست که دنباله‌های این رقابت تا کجاها در ایران گسترده بود است. طبری ضمن این گزارش مینویسد که «پارتی‌ها بر ضد رستم، و پارسی‌ها بر ضد فیروزان بودند». آنچه مشخص است آنکه اوضاع پایتخت و اطرافش در عراق در این هنگام به کلی آشفته بود و ارتش یزدگرد بی‌نهایت تضعیف شده بود.

سرازیر شدن قبایل عرب به سرزمین حیره

قبایل عرب که پیرامون مرزهای جنوبی عراق به انتظار فرصت مناسب برای

خزش به درون عراق خفته بودند حوادث تیسپون را زیر نظر داشتند. و چون خبر یافتند که آشفته‌گی سیاسی در تیسپون اوج گرفته است، تشویق شدند که دست‌اندازی به نواحی فرات جنوبی را از سر گیرند. در اواخر سال ۱۴ هجری رئیس یکی از قبایل یمنی به نام جریر ابن عبدالله بُجلی با قبیله‌اش (بُجَلَه) از یمن به مدینه رفته از عمر ابن خطاب تقاضا کرد به او اجازه دهد که به حیره برود. عمر به جریر ابن عبدالله این اجازه را داد و جریر با عمر به توافق رسید که هرچه زمین در جنوب عراق فتح کند یک چهارمش به تملک خود او و افراد قبیله‌اش درآید و بقیه‌اش ملک مدینه شود.^{۲۸} در این بین جماعات دیگری از قبایل یمنی (اشعر، همدان، نخع، کنده، سکون، و جز اینها) به مدینه رفتند و از عمر تقاضا کردند که اجازه دهد به حیره رفته به جریر ابن عبدالله پیوندند. در نتیجه جماعات انبوهی از قبایل عرب در سال ۱۵ هجری در حیره گرد آمدند، و سراسر زمینهای نواحی جنوبی فرات در معرض دستبرد و تاراج قرار گرفت. یک لشکر ایرانی تحت فرمان مهرداد مهربان‌داد برای مقابله با عربان گسیل شد، و در محلی به نام بُویب شکست یافت و مهرداد کشته شد.^{۲۹} به سبب کشتارهایی که عربان از مردم آبادیها میکردند در این سال در ناحیه فرات جنوبی وبا افتاد و دامنه‌اش به جنوب عراق گسترش یافت. ناامنی و بلا و انهدام مزارع و تأسیسات آبیاری و فرار مردم روستاها خشکسالی شدیدی به دنبال آورد و جنوب عراق را با قحطی و کمبود خواربار مواجه کرد و بسیاری از مردم را به کام مرگ فرستاد.

عربها پیوسته یورشهای غارتگرانه به روستاهای آرامی‌نشین جنوب فرات انجام میدادند، ولی این یورشها در حد اقدامات تاراجگرانه همیشگی عربها بود و به پیشروی عرب در آن سال منجر نشد. قبایل عرب که آماده خزش به درون عراق بودند از پیرامون مرزهای ایران دور نمیشدند و مترصد بودند که فرصتی دست دهد تا به عراق حمله‌ور شوند. اینها بیش از یکسال و نیم در منطقه خفته بودند و همواره با پیوستن جماعات تازه از گوشه‌وکنار عربستان بر شمارشان افزوده میشد، هرگاه و بیگاه به آبادیهای پیرامون یورش می‌بردند و دست به غارت میزدند، و آنگونه که بلاذری

مینویسد، «پیوسته به آبادیهای مابین حیره و کسکر و مابین سورا و باریسما و سرای جاماسپ و مابین فلوجتین و نهرین و عین‌التمر یورش می‌بردند و گذران زندگی‌شان را از راه این یورشها تأمین میکردند». در این غارتها بسیاری از روستاهای آرامی‌نشین کرانه‌های فرات جنوبی از جمعیت خالی شدند و به دست عربان افتادند تا به چراگاه شتر تبدیل گردند.^{۳۰}

نامنی شدیدی که عربها در جنوب فرات ایجاد کرده بودند و تلفات سنگینی که به روستاها و زمینهای کشاورزی و تأسیسات آبیاری وارد آورده بودند ایجاب میکرد که تیسپون درقبال آنها همچون زمان شاپور دوم دست به اقدام جدی بزند. ولی دربار ایران گرفتار رقابت قدرت سپهداران بود و ارتش ایران از هم گسیخته بود و هربخشی از سپهداران از یکی از مدعیان سلطنت حمایت مینمودند. دامنه نفوذ یزدگرد سوم از حد تیسپون فراتر نمیرفت، و نیروئی که او در اختیار داشت بیشتر صرف مقابله با رقیبان قدرت میشد که درصدد برکنار کردنش بودند. جماعات آرامی عراق که ستون عمده ارتش در عراق را تشکیل میدادند نیز به سبب تبلیغات ضدایرانی کشیشان مسیحی آماده خدمت در ارتش نبودند. رقبای یزدگرد در داخل کشور نیز بی‌میل نبودند که او گرفتار تهاجمات عربان باشد و نیرویش به تحلیل رود و سلطه‌اش بر کشور استحکام نیابد. در درون کشور تبلیغات گسترده‌ئی برای بی‌اعتبار کردن یزدگرد در جریان بود؛ برخی او را فردی بیگانه با خاندان ساسانی مینامیدند؛ برخی دیگر (مشخصا پارتی‌ها) سخن از یک پیشگویی میگفتند که گویا زمان اضمحلال سلطنت ساسانی و تشکیل سلسله نوین سلطنتی فرارسیده بود. در اثر همین مخالفتها موضع یزدگرد به شدت ضعیف بود. رقابت سنتی سپهدان نیرومند پارتی و پارسی بر سر فرماندهی ارتش به وخامت اوضاع دفاعی ایران افزوده بود. به قول حکیم فردوسی بخت از خاندان ساسانی برگشته بود و زمان آن فرارسیده بود که تاج و تخت ایران به دست ناسزایان افتد، و آزادگان به درد و رنج مبتلا گردند.

قبایل عرب که برزمینهایی از حد نجف تا غرب باتلاقهای بصره دست یافته

بودند از بیم آنکه تیسپون در برابر آنها دست به اقدامات جدی بزند و از منطقه براند به مدینه فشار آوردند که نیروی امدادی بفرستد. عمر برای آنکه به درخواستهای آنها پاسخ مثبت دهد هر کدام از قبایل نواحی یمن و حضرموت و بیابانهای جنوبی و مرکزی عربستان که از او کسب اجازه میکردند که به شام بروند را به حیره گسیل میکرد. عمر میخواست با تجمع انبوهی از قبایل در این نقطه از شمال عربستان، هم از زمینهایی که در آن اواخر به تصرف مدینه درآمده بود حفاظت کند و هم خطری که احتمالاً از جانب ایران متوجه مرزهای دولت مدینه میشد را کاهش دهد. او سعد ابی وقاص را که یکی از ده یار برجسته پیامبر بود با ۴۰۰۰ مرد - که ۲۰۰ تنی از آنها اهل مدینه، بخشی از آنها اهل طائف، و اغلبشان اهل یمن بودند - به حیره فرستاد، و به رؤسای قبایل شرق و شمالشرق عربستان نوشت که با نیروهایشان به سعد پیوندند. سعد در سال ۱۵ هجری در قادسیه در کنار «زَررود» (یکی از شاخه‌های فرات) اردو زد. رؤسای قبایل عرب وقتی شنیدند که سعد با نیروی قابل توجهی در منطقه اردو زده است از اطراف و اکناف به عمر نامه نوشتند که به آنها اجازه دهد تا به سعد پیوندند. به زودی حدود ۳۰ هزار مرد تن همراه با افراد خانواده‌هایشان به سعد پیوستند.^{۳۱} از آنجا که شرط شرکت در جهاد آن بود که جهادگرها مسلمان باشند، اینها عموماً مجبور شدند که مسلمان شدنشان را به اطلاع عمر برسانند. اغلب این عربها هنوز مسلمان نشده بودند، و چنانکه طبری مینویسد، بخشی از اینها پس از پیوستن به سعد مسلمان شدند، و بخشی دیگرشان در آینده به دین اسلام درآمدند.^{۳۲}

مأموریت سعد مشخص نبود، ولی در آن هنگام کسانی وصیتی کتبی را از مثنی ابن حارثه برایش آوردند که در آن به فرمانده آینده نیروهای عرب توصیه کرده بود به ماورای فرات حمله نکند، بلکه در آخرین حد سرزمین عربستان منتظر ایرانیان بماند، و «آنگاه اگر خدایتعالی مسلمانان را بر آنها نصرت داد به پیش بروند؛ و اگر جز این بود، از آنجا که سرزمین خودشان را به خوبی میشناسند راه نجات خواهند یافت، تا وقتی که خدایتعالی فرصت حمله دوباره بر ایرانیان را به آنها بدهد».^{۳۳}

سعد محل اردوگاهش را برای عمر گزارش نوشت؛ و عمر در نامه‌ئی که برای سعد فرستاد نظری مشابه نظر مثنی داده به او نوشت که «در همانجا که هستی بمان. ایرانیان وقتی از تجمع شما اطلاع یابند نیروهایشان را به سویتان گسیل خواهند کرد. اگر شما در برابر دشمنانتان پایداری نشان دهید، من امید پیروزی برایتان دارم؛ و اگر جز این باشد بیابان در کنارتان است و میتوانید خودتان را از دسترس آنها دور بدارید؛ زیرا شما راههای بیابان را میشناسید، ولی آنها نه به گریزگاههای بیابان آشنایند و نه جرأت دارند شما را در بیابانها دنبال کنند».^{۳۴}

با وجودی که انبوه عظیمی از جنگجویان قبایل عرب در حیره جمع بودند و قبایل دیگر نیز پیوسته به منطقه میرسیدند، ماهها از جانب آنها هیچگونه اقدامی برای نزدیک شدن به کرانه فرات به عمل نیامد و همچنان دور از فرات ماندند؛ ولی مجبور بودند که به خاطر ادامه زندگیشان خواربار را از راه تاراج آبادیهای اطراف تأمین کنند. طبری مینویسد که یکی از اهداف عربها از تجمع در این ناحیه تاراج مال بود؛ و متذکر میشود که «آنها خودشان را برای دستبرد زدن آماده کرده بودند و به همین هدف آمده بودند». و مینویسد که همواره با استفاده از تاریکی شب به آبادیها حمله میکردند و دست به تاراج و غنیمت‌گیری میزدند.^{۳۵} قربانیان این دستبردها و غارتها روستائیان بی‌دفاع و مسالمتجوی ناحیه فرات جنوبی بودند که نه از اسلام خبر داشتند و نه عربی میدانستند و نه با اسلام و مسلمانان کینه و ستیزی داشتند، و نه برایشان تفاوتی میکرد که چه کسانی بر آنها حکومت کنند. ولی عربها برایشان فرقی نمیکرد که به چه کسانی تجاوز کنند و مال چه کسانی را تاراج کنند. وجدان تاریخی به آنها آموخته بود که «هرجا بر مال کسی دست یابی آنرا تاراج کن و ببر».^{۳۶} اکنون برای اجرای این عادت تاریخی، دین (توجیه ایدئولوژیک) نیز به یاریشان آمده بود و به آنها اجازه داده بود که هر کس مسلمان نیست مال و جانس مباح است و حق دارند که هم آنها را بکشند و هم مالشان را تاراج کنند، و هم زن و فرزندانشان را برای خودشان بردارند و هرکاری دلشان خواست با آنها بکنند. روزی سعد ابی‌وقاص دسته‌جاتی را به اطراف روستاها

فرستاد تا رمه‌هائی از گاو یا گوسفند را برای تغذیه‌شان بیاورند. یک‌دسته از اینها مردی را روی یک تپه دیدند و احساس کردند که در حال نگهبانی است. او را دستگیر و شکنجه کردند تا بگویند که رمه‌های مردم در کجا می‌چرد و کجا میشود گاو و گوسفند یافت. مرد سوگند خورد که نمیداند. ولی ناگهان غریو گاوی از پشت تپه بلند شد و عربان به‌سوی گاوان رفته رمه‌ گاو را جلو انداخته بردند.^{۳۷} در مورد دیگری می‌خوانیم که دسته‌ئی از عربها به یک بندر کوچک ماهیگیری در ساحل غربی اروندرود شیخون بردند و در ساعاتی که کشتیهای ماهیگیری بارهایشان را خالی میکردند بر ماهیها دست یافتند و آنرا بر بار حدود سیصد خر و یابو و گاو که در همان حوالی «غنیمت» کرده بودند به اردوگاه سعد حمل کردند. طبری مینویسد که عربان آنقدر حبوبات و خرما و چارپا از آبادیهای اطراف گرفته بودند که میتوانست برای مدت درازی آنها را سیر نگاه دارد. آنها طی سه‌سال اخیر تمام آبادیهای جنوب فرات را مورد دستبرد قرار داده هرچه مال و حیوان در آن نواحی بود را غارت کرده قحطی و کمیابی شدیدی بر منطقه مستولی کرده بودند.^{۳۸}